

فقر، محرومیت و شهروندی در ایران

ملیحه شیانی*

فقر از مهم ترین و فراگیرترین مسائل اقتصادی و اجتماعی عصر حاضر به شمار می‌رود. صاحب‌نظر با رهیافت‌های نظری متفاوت به بررسی این پدیده و ارتباط آن با مسائل مختلف پرداخته‌اند. در این نوشتار تلاش گردیده با مرور مفهومی و نظری ارتباط میان فقر، محرومیت و شهروندی از منظر جامعه‌شناسی بررسی و سپس در بخشی از جامعه ایران مورد آزمون تجربی قرار گیرد. نتایج، ارتباط پیچیده میان فقر، محرومیت و شهروندی را نشان می‌دهد؛ به طوری که محرومیت و فقر در برخی مناطق مانع تحقق شهروندی گردیده است. براساس این ارتباط شهروندی ابزار تئوریک مناسبی برای تحلیل محدودیت‌های ساختاری خواهد بود که در چارچوب آن افراد - فقرا - انکار نشده و حقوق فردی، مشارکت سیاسی و تحلیل رابطه آنها مورد بررسی قرار می‌گیرد. به بیان دیگر در نگاه به فقر و محرومیت می‌توان

* دکترای جامعه‌شناسی، عضو هیأت‌علمی دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی <msh_45@yahoo.Com>

شهروندي را به مثابه مفهومي پويا به شمار آورد که در آن هم فرایند و هم نتیجه در ارتباط متقابل و دیالکتیکی قرار گرفته اند.

کلید واژه ها: ایران، شهروندي، فقر، محرومیت، نابرابري
تاریخ دریافت مقاله: 83/11/17
مقاله: 84/4/20

مقدمه

فقر یکی از عظیم ترین مسائل اقتصادی و یکی از فراگیرترین و مهم ترین پدیده های اجتماعی عصر حاضر است. بر حسب این گستردگی، هر کس به فراخور ظن و فن خود بدان می نگرد. نگرستن از وجه شهروندي به فقر، شاید یکی از نگرش های بسیار نادر و بنیادین به شمار رود. چنین به نظر می رسد که رویاروي قرار دادن مقوله و پدیده مسئله برانگیز، بحرانی و آرمانی شهروندي با فقر ضرورت برخوردار همه جانبه با این مفهوم را ایجاب می کند. در حقیقت، شهروندي در دوره زمانی نسبتاً کوتاهی، به مفهوم مهمی برای توصیف، درک و تبیین شیوه های مختلفی که در آن اعضای جامعه در فرایند توسعه سهم و یا از آن محروم هستن د، بدل گردیده است. در بسیاری از پژوهش های علمی، مسائلي چون عدم تمرکزگرایی، حاکمیت، سیاست اجتماعی و حتی قحطي و گرسنگي به نقصان شهروندي یا ضعف اصول دموکراتیک مربوط شده است.

به این ترتیب، می توان فقر را در شرایط شهروندی آن گونه که در پارامترهای قرارداد اجتماعی و سیاسی میان دولت و اعضای جامعه در زمینه های خاص تعیین شده، تحلیل کرد. از این چشم انداز، شهروندی به مثابه مجموعه رفتارهای قانونی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی اعضای جامعه و نتیجه فرایند انتقال منابع به افراد و گروه های اجتماعی تعریف می شود. واقعیتها نشان می دهد آنسوی فقر دائم و سکونت در مناطق محروم، فهرست های طولانی شامل عدم برخورداری از حقوق، فقدان مهارت ها، نبود آموزش، وابستگی رفاهی طولانی مدت، مشکلات و آسیب های اجتماعی و... وجود دارد که حاکی از ارتباط متقابل و پیچیده میان شهروندی، فقر و محرومیت است. این نوشتار با مرور مفهومی و نظری فقر، محرومیت و شهروندی درصدد ارائه چشم انداز این ارتباط پیچیده در بخشی از جامعه ایران است

1) مرور مفهومی

بدیهی است فقر، محرومیت و شهروندی پدیده های کاملاً شناخته شده ای هستند، اما هنوز در کاربرد این مفاهیم توافق کامل وجود ندارد. به همین دلیل مروری هر چند گذرا بر این مفاهیم و ابعاد آن ضروری به نظر می رسد. به اختصار می توان مهمترین رویکردها، مبانی و معیارهای اندازه گیری

فقر را به ویژه در شهرها چنین برشمرد : رویکرد اول، تعریف رسمی اقتصادی فقر به معنای فقدان درآمد (یا مصرف) است که با دو روش اندازه گیری می‌شود:

الف) فقر مطلق (Absolute Poverty) به معنای عدم توانایی فراهم کردن حداقل نیازهای اساسی که اغلب با معیار کالری و سایر نیازها - مسکن، پوشاک و... - مورد سنجش قرار می‌گیرد.

ب) فقر نسبی (Relative Poverty) به معنای عدم توانایی تأمین معیارهای زندگی عادی جامعه است. در این شیوه، مردم فقیر فقط در رابطه با کسانی که فقیر نیستند قابل تعریف می‌شوند. به بیان دیگر، فقر بر اساس معیارهای زندگی اکثریت جمعیت - میانه درآمدی - سنجیده می‌شود، از این رو سطوح آن میان جوامع یا درون آن‌ها و در زمان‌های مختلف متفاوت خواهد بود. در این رویکرد کمی، اصلی‌ترین شاخص اندازه‌گیری خط فقر (Poverty Line) است به معنای مبلغ درآمدی که دارندگان کمتر از آن به عنوان فقیر شناخته می‌شوند. (پیران، 1379: 236-235)

رویکرد دوم رهیافت توسعه اجتماعی مشارکت‌مداران (Participatory Social Development)، فقر را پدیده‌ای چندبعدی دانسته که تعریف آن میان افراد متفاوت است. تحلیل کیفی فرایندهای فقر و شیوه‌هایی که در آن فقر بر خرده گروه‌های

«فقیران» از قبیل زنان و مردان، سالمندان و جوانان، گروه‌های قومی و ... تأثیر می‌گذارد، مورد توجه است. روش بررسی، مجموعه روش‌ها و فنون مشارکت‌مدارانه «پایین - بالا» از قبیل رتبه‌بندی ثروت، گروه‌های متمرکز و دریافت و برداشت‌های مردم از فقر و کاربرد مفاهیم استحقاق (Entitlements) و آسیب‌پذیری (Vulnerability) در مطالعه فقر است. رویکرد سوم که در مطالعات فقر به کار رفته رویکرد توسعه‌ای انسجام یافته (Integrated Development Approach) یا ترکیبی است. طبق آن علل فقر متعدد و در هم تنیده (محیط زیست، مسکن، سلامت، تولید درآمد، تحصیل و غیره) فرض شده و بنابر این بایستی با شیوه‌ای هماهنگ با آن‌ها روبرو شد. در این شیوه ارزیابی‌های کمی و کیفی (Quantitative and Qualitative Assessments) مکمل هم هستند و از شاخص‌های اجتماعی نظیر امید به زندگی، میزان شیوع بیماری‌ها و سطوح تحصیلی به اندازه میزان درآمد و هزینه استفاده می‌شود. (Piran, 2002:25)

مفهوم محرومیت به ویژه محرومیت اجتماعی نیز به وقتی که مردم از مشارکت کامل در زندگی مدنی، اجتماعی و اقتصادی بازداشته می‌شوند و یا به وقتی که دسترسی به درآمد و دیگر منابع (شخصی، خانوادگی، اجتماعی و فرهنگی) به قدری نامناسب است که آنان را از برخورداری از استانداردهای

زندگی و کیفیت زندگی مورد قبول جامعه محروم می‌کند، بازمی‌گردد (Alexiadou, 2002:11) و بنابراین، پدیده‌ای وابسته به جامعه، دوره تاریخی، افراد و گروه‌های اجتماعی است. مقوله‌های اجتماعی که به ویژه در کشورهای در حال توسعه می‌تواند به عنوان معیارهای محرومیت مورد توجه قرار گیرد شامل فعالیت‌های اقتصادی؛ بازار کار؛ خدمات نظیر سلامت و آموزش (یا خدمات با کیفیت بالا)؛ محرومیت از حضور در زندگی اجتماعی یا جمعی؛ محرومیت از فعالیت در امور سیاسی، فرایندهای مشارکتی و ابراز بیان است. (Sindzingre, 1999:4) بنابراین محرومیت به معنای فقدان هر نوع فرصت و عدم دسترسی به منابع است. با وجودی که اکثر تعاریف محرومیت - اجتماعی - به خاطر غفلت از مسائل محوری قدرت و منافع رقابتی در میان گروه‌های اجتماعی مختلف مورد انتقاد قرار گرفته است، اما دارای کاربردهای مختلف به ویژه در فرایند توسعه است. چون توسعه بر دگرگونی کل جامعه دلالت داشته که بایستی شامل همه افراد و گروه‌ها - اعضای جامعه - شود.

محرومیت دارای ابعاد چندگانه و متعدد است:
الف) محرومیت اقتصادی (Economic Deprivation)، آشکارترین بعد که در سطح درآمد عمل می‌کند و محرومیت از دسترسی به غذا، سرپناه، خدمات،

آموزش و سلامت را شامل می شود. همچنین، بر محرومیت از گردش اطلاعات که نابرابری فرصتها را تشدید می کند (Barry, 1998:12)، دلالت دارد. این ابعاد در مناطقی که به لحاظ جغرافیایی هم دارای محرومیت هستند به شدت تقویت می شود.

ب) محرومیت سیاسی (Political Deprivation)، به معنای عدم دسترسی یا دسترسی دشوار به نهادهای سیاسی و عدم مشارکت در امور سیاسی حکومت است. در انتخابات غیردموکراتیک یا حکومت های فاقد مشروعیت، قدرت معمولاً توسط گروه های ذینفع یا گروه های قومی روی کار آورده می شود و اکثریت اعضای جامعه از فرایند سیاسی محروم هستند.

ج) محرومیت اجتماعی (Social Deprivation)، فرایند محوری در این بعد از محرومیت را تعیین هويت تشکیل می دهد. دامنه گروه های محروم طبق جوامع و دوره های مختلف فرق می کند و تنوع زیادی در ویژگی های محرومیت چندگانه شان برحسب مکانیسم های هنجارهای اجتماعی، اصلاحات ناکارآمد، شوک های بازار کار و کالا و تغییرات تکنولوژیک وجود دارد. محرومیت اجتماعی دو بعد اصلی را آشکار می سازد: اولین بعد مربوط به سرمایه اجتماعی، فقر ساختاری را در مقابل فقر ذهنی نشان می دهد که در آن فرد از روابط، شبکه ها و دیون اجتماعی محروم شده است. فقر در این نمونه، بر عضویت

گروه تأثیر نمی‌گذارد بلکه برعکس، نتیجه فقدان عضویت گروه به خاطر مهاجرت‌ها، بیماری‌ها و غیره است. هزینه حفظ روابط اجتماعی و خدمات برای افراد معین بسیار سنگین است. دومین بعد، تبعیض بر مبنای نظام‌های قواعد و هنجارها است. در حقیقت، این نوع تبعیض، درجه‌بندی می‌ان افراد به حاشیه‌پرد شده و نزدیک به مرکز را نشان می‌دهد. به این ترتیب، محرومیت برحسب موقعیت متفاوت بوده و بر اساس آن میزان دسترسی به منابع مشروط می‌شود. (Sindzingre, 1999:5-7)

مطالعات متعدد و گسترده در زمینه شهروندی هم به خوبی نشان می‌دهد که این مفهوم در طول تاریخ و در جوامع مختلف هرگز پدیده‌ای واحد و یکپارچه نبوده است. در برخی تعاریف شهروندی «منزلیتی است که موجبات برخورداری از حقوق و قدرت‌ها را فراهم می‌کند.» (آبرکرامبی و دیگران، 1367:65) در صورتی که در منابع دیگر «شهروندی نه تنها به موقعیت قانونی، بلکه به آرمان‌های دموکراتیک هنجارین باز می‌گردد. شهروندی قصد ارائه موقعیت و هویت مشترک و عام را دارد که به پیوند و همبستگی میان اعضای جامعه کمک می‌کند.» (Encyclopedia of Philosophy, 2000:142)

بر کنار از تنوع تعاریف، موضوعی واحد در آن‌ها وجود دارد و آن هم تأکید بر حقوق و وظایف است.

در حقیقت، شهروندی بنیادی است که بر مبنای برخورداري از مجموعه حقوق مدنی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و حتی فرهنگی و جنسیتی تعریف می‌شود. اما نکته مهم در این صورت بندی‌ها و به ویژه در ارتباط با فقر و محرومیت تمایز میان شهروند شدن در معنای قانونی آن و رفتار کردن به عنوان شهروند واقعی در جامعه است. یعنی میان برخورداري از حقوق مدنی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، و دیگر حقوق شهروندی که برای عاملیت (Agency) و مشارکت اجتماعی و سیاسی ضروری بوده و شهروندی واقعی تفاوت وجود دارد. به این معنا که شهروندان افزون بر برخورداري از فرصت و مسئولیت مشارکت بایستی از منابعی که آنان را قادر به مشارکت می‌کند هم بهره‌مند گردند. جامعه وظیفه بر آورده ساختن نیازهای همه شهروندان و اعضای برخوردار از این حقوق را به عهده دارد.

بنابر استدلال فالکس به منظور معنادار ساختن شهروندی و ب‌خشیدن فرصت واقعی به افراد برای استفاده از حقوق و انجام مسئولیت‌ها و تکالیفشان باید بپذیریم که شهروندی همواره به منابع وابسته است. (فالکس، 214:1381) با وجودی که بسیاری از مفهوم سازی‌ها و تعاریف شهروندی در ارائه مسائل و مشکلات محرومیت و فقر به دلیل عدم توجه به نابرابری‌های ساختاری ایجادکننده آن‌ها

مورد انتقاد هستند، لیکن تقسیمات اجتماعی - اقتصادی و نابرابری‌های ثروت و قدرت گستره وسیع توزیع فرصت‌ها را بازتاب می‌دهند که بخشی از آن به فقر و محرومیت بازمی‌گردد. همان‌طور که از تعریف مفاهیم برمی‌آید، ارتباط فقر، محرومیت و شهروندی بسیار پیچیده است. چرا که از یک سو شهروندی بر وضعیت قابل شناسایی دلالت دارد که عدم تحقق آن نوعی فقر محسوب می‌شود و از دیگر سو فقر و شهروندی دارای زبان مشترکی هستند، به گونه‌ای که فقر سنگ زیرین یا شالوده اساسی حقوق شهروندی را بازتاب می‌دهد و شهروندی نیز مرزهای فقیر و نافقیر را فراتر از مرزهای اقتصادی می‌برد. افزون بر آن، مسئله فقر، نابرابری و محرومیت بخش‌ها و گروه‌هایی از جامعه برای ساخت تاریخی، نظری و سیاسی شهروندی بسیار محوری بوده است.

2) رهیافت‌های نظری فقر و شهروندی

مفهوم فقر و رابطه آن با شهروندی در نوشتارهای مربوط به شناخت خاستگاه‌های شهروندی به طور وسیع مورد بررسی قرار گرفته است. همه صاحب‌نظران بر لزوم وجود برابری برای تحقق شهروندی در تاریخ اتفاق نظر دارند، لیکن در مورد شیوه تلقی از فقر و انحاء پیدایش آن بحث بسیار است. در محدوده این مبنا بحث بین کسانی که به تبیین

ساختاری شواهد تاریخی معتقدند و آنان که در جستجوی تبیین دیگری بر اساس یک علت اولیه برای تحول تاریخی برآمده اند، اختلاف عمیقی وجود دارد.

2-1) رویکردهای جامعه‌شناسی فقر

رویکردهای مربوط به فقر شمار بسیار وسیعی را در اندیشه‌ها و نظرات اجتماعی دربرمی‌گیرد که از دوران کلاسیک تا به امروز تداوم یافته است. بر اساس نظر کربو (Kerbo, 1996) می‌توان چهار نوع نظریه فقر را شناسایی کرد:

2-1-1) نظریه داروینیسم اجتماعی فقر (Social Darwinism Theory of Poverty)

این نظریه در تلاش برای تبیین فقر با توجه به نگرش‌ها و رفتارهای افراد فقیر برآمده است. طبق این نظریه، فقیران به دلیل برخورداری از خصایص و رفتارهایی چون فرار از کار سخت، ولخرجی پول، داشتن خانواده‌های نابسامان، تقدیرگرایی، عدم آینده‌نگری و... فقیر هستند. در برخی نظرات به ضرایب هوشی و توان ذهنی پائین، خصایص ژنتیکی و نظایر آن هم اشاره شده است.

2-1-2) فرهنگ فقر (Culture of Poverty)

نظریه دیگر به نام فرهنگ فقر در 1959 توسط اسکار لوئیس اشاعه یافته است. طبق این نظر،

فرهنگ فقر سندرم ویژه ای است که در برخی شرایط رشد می‌کند و فقرا تجسم مجموعه مشترک ارزش‌ها، هنجارها و الگوهای رفتاری هستند که از فرهنگ غالب و عمومی متفاوت است. در حقیقت، فقرا شیوه زندگی یا خرده فرهنگ خاص خود را دارند. اسکار با برشمردن هفتاد خصیصه آنها را در چهار نوع دسته‌بندی کرده است:

(الف) در روابط اجتماعی میان خرده فرهنگ فقرا و جامعه بزرگ تر م ردم یا درگیر نمی‌شوند و یا فاصله خود را از جامعه بزرگتر حفظ می‌کنند. آنها فاقد نهادهایی چون اتحادیه‌های کارگری و احزاب سیاسی بوده و می‌توان نوعی بی‌اعتمادی نسبت به نهادهای مسلط در جامعه را در میان آنان مشاهده کرد.

(ب) ماهیت اجتماع محله‌های فقیرنشین (Slum) به گونه‌ای است که ساختاری شلوغ متشکل از خانه‌های فقرا با حداقل ساختار سازمانی فراسوی فضای خانواده مشاهده می‌شود. نهادها با برخورداری از حداقل نیازهایشان رشد کرده و اقتصاد محله به شکل غیررسمی است و استفاده از اجناس دست دوم به وفور وجود دارد.

(ج) ماهیت خانواده مبتنی بر نظام خویشاوندی دو طرفه، ازدواج بی‌ثبات و اغلب خانواده مادرمحور (Matrifocal) است.

د) نگرشها، ارزشها و شخصیت فرد به گونه ای است که فرد احساس تقدیرگرایی (Fatalism) قوی، وابستگی، خودکم‌بینی و حقارت دارد. این خرده فرهنگ از طریق فرایند جامعه پذیری از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود.

(2-1-3) نظریه موقعیتی فقر (Situational Theory of Poverty)

این نظریه تفاوت رفتارهای فقرا را به دلیل نداشتن منابع و فرصت‌های انطباق با شیوه‌های طبقه متوسط توضیح می‌دهد. برای مثال مردم فقیر فرصت‌های اندکی برای رفتن به دانشگاه داشته و ترك تحصیل می‌کنند یا زنان فقیر خانواده مادرمحوری را ترجیح می‌دهند به دلیل آن‌که به آنان اجازه ادعای بیشتر در مورد فرزندانشان را می‌دهد. نظریه موقعیتی با وجودی که به شرایط ساختاری فقر اهمیت می‌دهد، اما بر پاسخ‌های فردی به موقعیت عینی فقر تمرکز می‌یابد، تفاوت آن با نظریه فرهنگ فقر در این است که وجود خرده فرهنگ جهت‌دهنده به رفتار فقرا را از قبل مسلم فرض نمی‌کند.

(2-1-4) نظریه ساختاری فقر (Structural Theory of Poverty)

این نظریه علت اصلی فقر را در ساختار اقتصادی – اجتماعی جامعه جستجو کرده و معتقد است ساختار کلان جامعه نابرابری و در نتیجه فقر را تولید

می‌کند. در میان این نظریه‌ها، مارکسیسم به عنوان چشم‌انداز اصلی برای درک فقر باقی مانده است. نظریه وابستگی (Dependency Theory) و حاشیه‌ای شدن (Theory of Marginalization) از دیگر سنت‌های فکری ساختاری هستند. در تمام این نظریه‌ها، علل و پیامدهای فقر با توجه به عناصر ساختاری تبیین می‌شود و راهکارهای ساختاری برای رفع آن ارائه می‌گردد. (Islam, 2005:2-4)

نکته قابل توجه در نظریه‌های جامعه‌شناسی، ارتباط میان فقر و محرومیت اجتماعی است. این به معنای جایگزینی مفهومی نیست بلکه ارجاع به فرایند گسترده‌تر از هم‌پاشیدگی اجتماعی (Social Disintegration) - گسیختگی پیوندهای فرد و جامعه - است. در اجلاس جهانی کپنهاگ در سال 1995 این واژه رسماً به عنوان مسئله اساسی متعلق به فقر شناخته شده و به تدریج توسط دیگر مؤسسات و نهادها در سطح جهانی مطرح گردیده است. ارتباط میان دو مفهوم، قلمرو مطالعات فقر را به گونه‌های مختلف: هدایت به سوی ظهور مجدد موضوع نابرابری در درون و در امتداد ملت‌ها؛ - تأثیر منفی جهانی شدن؛ قلمرو مربوط به دموکراسی، آزادی سیاسی و حقوق شهروندی؛ و احترام به تنوع فرهنگی و چندقابلیت‌ها؛ ارزش‌ها گسترش داده است. این رهیافت نشان می‌دهد، هویت‌های فقرا بر مبنای جنسیت، سن، قومیت و

ناتوانی به لحاظ اجتماعی ساخت یافته و گروه های خاص به خاطر تبعیض در جامعه آسیب پذیر شده اند. در حقیقت با این دگرگونی، مطالعه از رویکرد «کالا-محور» (Goods-Centred) به «مردم-محور» (People-Centred) با تأکید بر تواناییها و ظرفیت‌های انسانی و آزادی انتخاب تغییر جهت داده است به این ترتیب، توجه به محرومیت در مباحث فقر به‌طور فزاینده وضوح و پیچیدگی تئوریک به دست آورده است. از نظر سیلور (1996) رویکرد محرومیت به بهترین شکل در قالب سه پارادایم همبستگی (Solidarity)، تخصصی شدن (Specialization) و انحصارگرایی (Monopoly) قابل درک است.

پارادایم همبستگی از فلسفه جمهوری خواهی روسو و دورکیم سرچشمه گرفته و تا حد زیادی بر جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و مطالعات فرهنگی به ویژه در فرانسه تأثیر داشته است. در این پارادایم فقدان انسجام اخلاقی جامعه و مرزبندی فرهنگی است که جامعه را به سوی محرومیت هدایت می‌کند. (Haan, 1998) پارادایم تخصصی شدن که در لیبرالیسم و فلسفه لاک و مدیسون ریشه دارد بر وابستگی چند سویه حوزه های تخصصی جامعه در مبادله کالا و خدمات تأکید نموده است. نتیجه غیرقابل اجتناب لیبرالیسم تبعیض و خلق پدیده Underclass است. این پارادایم به ویژه در امریکا به

اقتصاد نئوکلاسیک، نظریه های پلورالیسم سیاسی و نظریه های انتخاب عقلانی جامعه شناسی مربوط می شود. سومین پارادایم از مارکس و بر، مارشال و نظریه های نظم اجتماعی مشتق شده است. مکانیسم های طبقه، موقعیت و قدرت سیاسی به طوری که توسط وبر بیان شده به ایجاد نابرابری و شکل گیری گروه های انحصاری تمایل دارد که امتیازات و قدرتشان را از طریق انسداد اجتماعی (Social Closure) و تفکیک بازار کار تداوم می بخشند. انسداد اجتماعی می تواند با رشد دموکراسی اجتماعی و حقوق شهروندی به صورت وارونه عمل کند. این پارادایم در انگلستان غالب است. با وجودی که رویکرد محرومیت اجتماعی با انتقادات جدی روبرو شده، اما به عنوان مسئله محوری مطالعه فقر در جهان سوم قابل توجه است. (Ibid:4-5)

امتیازات رویکرد محرومیت اجتماعی بدیهی به نظر می رسد. طبق نظر هان (1998) محرومیت اجتماعی دید وسیع تری از محرومیت با تمرکز بر مکانیسم های جامعه ای، نهادها و کنشگران استراتژیک مسبب آن به ما می دهد. بنابراین برای پیوند فرایندهای خرد و کلان قابل کاربرد است. از نظر راجرز (1996) واژه محرومیت اجتماعی نگرش چندبعدی و چندرشته ای فقر را ارائه می کند و امکان نگریستن به فقر به عنوان یک فرایند را به وجود می آورد.

افزون بر آن تأثیر محرومیت در سطوح مختلف و رابطه ساختار و عامل قابل توضیح می شود. (Islam, 2005:5)

2-2) رویکردهای جامعه‌شناختی شهروندی

دستکم از زمان ارسطو، وجود نابرابری‌های اجتماعی به عنوان مسئله اساسی نظریه و رفتار دموکراتیک مطرح شده است. لیکن هنوز هم فقر، نابرابری و محرومیت بخش‌ها و گروه‌هایی از جامعه جایگاه خاصی را در اندیشه‌ها و نظریه‌های اجتماعی به خود اختصاص می‌دهد.

کارل مارکس تاریخ جامعه بشری را بر اساس مبارزه طبقاتی توصیف می‌کند. این صاحب‌نظر با زیربنا قرار دادن ساختار اقتصادی چنین استدلال می‌کند که جامعه سرمایه داری باعث درماندگی و بدبختی بخش‌های وسیعی از جمعیت شده، بحث طبقه و مالکیت سرمایه محوری است و نمی‌تواند درخواست برای ارزش‌های مشترک شهروندی را برآورده سازد. در حالی که نابرابری‌های میان سرمایه و کار حفظ شده و تضاد و مبارزه هنوز بخشی از شهروندی به حساب می‌آید. (Castles, Davidson, 2000:39) به‌زعم مارکس، سرمایه‌داری ابتدا شرایطی را در دولت مدرن برای رشد شهروندی فراهم نمود، اما پس از آن، برابری غیرواقعی موقعیت شهروندی اجازه داد تا تقسیمات واقعی اقتصادی - اجتماعی پنهان شود. به بیان

دیگر، شهروندی نقابی بر تقسیمات اقتصادی – اجتماعی شد تا حجم وسیعی از افراد شهروند نامیده شوند، اما در عمل پرولتاریا باقی بمانند. (Oliver, Heater, 1994:20-21)

مارکس بدبختی را مقدم بر تفکر دانسته و معتقد است با وجود نابرابری ها در جامعه نمی توان جایگاهی برای شهروندی و مشارکت آزاد افراد یافت. ارزشهای مثبت شهروندی – برابری – فقط با الغای مالکیت و ریشه کنی نابرابری ها به منصفه ظهور خواهد رسید. در فقدان بازسازی واقعی ساختارهای اقتصادی – اجتماعی جامعه نمی توان امید به تحقق شهروندی داشت.

توماس اچ. مارشال مراحل تحول شهروندی طی 250 سال را حرکتی به سوی برابری اجتماعی دانسته است. وی اعتقاد دارد شهروندی به سه بخش – مدنی، سیاسی و اجتماعی – تقسیم شده و تاریخ تحول آن را دیکته می کند. در مرحله آخر، قرن بیستم برخورداري از حقوق اجتماعی سبب کاهش نابرابری ها خواهد شد. شهروندی و طبقه اجتماعی دو عنصر مخالف و متضاد ساختار نابرابری اجتماعی در جامعه پیشرفته سرمایه داری را به تصویر می کشد. با رشد و گسترش شهروندی الگوی نابرابری اجتماعی تغییر می کند. در حقیقت، مارشال از تنش میان ارزشهای مساوات طلبانه شهروندی و نابرابری

اقتصادی آگاه بوده و از حقوق اجتماعی که بر پایه منابع عمومی استوار شده، برای خنثی کردن جنبه‌های منفی نابرابری دفاع می‌کند. (Marshall, 1981)

دارندورف شهروندی را در رابطه با محرومیت اجتماعی مورد توجه قرار داده است. به نظر این جامعه‌شناس در حیات اجتماعی و واحدهای اجتماعی موقعیت‌ها و نقش‌هایی وجود دارند که با مجموعه ارزش‌ها و هنجارها، حقوق و تکالیف و ضمانت‌های اجرایی آن‌ها مشخص می‌شوند. در این چ‌ریان، سلسله‌مراتب و موقعیت‌های بالاتر و پایین‌تر پدید می‌آید که زمینه‌ساز تنش و تعارض است. به بیان دیگر، سلسله‌مراتبی از صاحبان و تابعان اقتدار در ساختار اجتماعی شکل می‌گیرد که زمینه نابرابری را به وجود می‌آورد. سه عامل تعیین‌کننده شدت تضاد: میزان محرومیت، میزان مقاومت در برابر تغییر و تراکم یا انباشت تضاد عناصر اصلی حل تعارض محسوب می‌شوند. (عبداللهی، 1380)

از نظر دارندورف در تاریخ مدرن هیچ ایده اجتماعی‌ای پویاتر از شهروندی وجود ندارد، چرا که برای قرن‌ها موتور حرکت گروه‌های اجتماعی بوده است. امروزه، نمی‌توان تصویر پویایی از شهروندی در جامعه مدرن یافت، چون ایده شهروندی به تمام مفاهیم مهم مدرنیته پیوند خورده و نقش شهروند را به عنوان مجموعه حقوق برابر اولیه یا اساسی

مشارکت برای اعضای کامل اجتماع تعریف می‌کند. سه عنصر این نقش عبارتند از:

الف) مجموعه حقوق برابر برای تمام کسانی که آن را دارا هستند، بیشتر یک بیان است چون موقعیت حقوقی و شهروندی - برابری - دو چیز متفاوت هستند.

ب) شهروندی فرصت مشارکت در زندگی اجتماعی، در جوامعی که برخی شهروند و برخی ناشهروند هستند، به اقلیت خاصی تعلق می‌گیرد.

ج) شهروندی حقوق کلی و تعمیم یافته اعضای جامعه که مرزهای آن تعریف شده، واژه شهروندی را با ملیت ترکیب نموده که در رابطه با نقش شهروند و گسترش اجتماع سیاسی فراتر از دولت دارای اشکال است.

در این سه نکته، یک پرسش اصلی مطرح است: آیا شهروندی در جامعه‌ای که فقط برخی شهروند هستند، معنای متناقض ندارد و آیا خود یک امتیاز نیست؟ از این نکات می‌توان استنباط کرد مجموعه حقوق و فرصت‌های نابرابر فراتر از نوشته‌های قوانین و اساسنامه‌های حقوقی است و بایستی در حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی محقق شود. تفاوت میان حقوق برابر و موقعیت‌های برابر، میان سطح فرصت‌های انتخاب و فرصت‌های واقعی پیچیده و مبهم است. (Dahrendorf, 1974:292-293)

دارندورف معتقد است در دهه 1980 اعطای حقوق به دلیل محرومیت اجتماعی دچار افت شده و تضادهایی را در دولت رفاه پدید آورده است. ملموسترین تأثیر این فرایند ظهور پدیده "Underclass" است. این پدیده یک مسأله طبقاتی نبوده و این‌که افراد در انتهای نظام قشربندی اجتماعی قرار دارند، بلکه اعضای آن حتی نمی‌توانند پای خود را روی اولین پله نردبان قرار دهند. این موقعیت، محرومیت از ارزش‌های اساسی شهروندی را آشکار می‌سازد. اعضای "Underclass" در حالی که فقیرند، از مشکلات و کمبودهای مسکن، آموزش، تغذیه، درمان و شغل رنج می‌برند، در رفتارهای اجتماعی درگیر می‌شوند و با بدنامی و تبعیض اجتماعی روبرو می‌گردند که خصایص و رفتارهای حاشیه‌ای شدن و جابه‌جایی منظم متعلق به آنان است. این خصایص ثابت و معین نبوده و بهترین تعریف برای آنان بی‌آزار به لحاظ سیاسی و سربار به لحاظ اقتصادی است. به این ترتیب، محرومیت دشمن شهروندی محسوب می‌شود. در دهه 1990 تلاش‌های بسیاری برای استفاده از قدرت شهروندی صورت گرفته که به مطالبات سیاسی انجامیده است. در اصل به جای مبارزه با فقر، مردم فقر را انحراف و تخطی از حقوق انسانی می‌نامند و به جای از بین بردن بیکاری، بر حق کار کردن تأکید می‌کنند.

بنابراین جامعه با مسایل و مشکلات زیادی مواجه شده است که راه حل آن تفکر در سایه شهروندی است. (Dahrendorf, 1994:14-18)

دیوید تیلور صاحب نظر دیگری است که ارتباط میان فقر، نیازها (Needs) و شهروندی را مطرح نموده است. تیلور صرف حقوق را در مباحث شهروندی برای تحقق آن کافی نمی داند و معتقد است اگر امکان دسترسی و کنترل بر منابع ضروری نیاز انسان برای رشد وجود نداشته باشد، حقوق معنادار نیست. نیاز می تواند در زمینه شناسایی قدرت مربوط به محرومیت های موجود از حقوق و دسترسی به منابع، چه در سطح ملت و چه میان ملت ها به کار رود. گام اول شناخت حق گروه های محروم و حاشیه ای برای رفع نیازهایشان است. وی در مطالعه خود نتیجه می گیرد، مفهوم شهروندی بر درخواست رفتار برابر و تقاضای حقوق رفاهی در مقابل دولت دلالت دارد. سویی گیری ها به سمت «حاکمیت قانون» تأثیر سیاسی خود را تنها در فعالیت های ذهنی دنبال می کند. ایده شهروندی بایستی در یک بستر جهانی مطرح شود و محرومیت مربوط به حقوق شهروندی در درون و خارج باید بخشی از مبارزه برای تحقق مفهوم تغییر یافته شهروندی گردد. به این ترتیب، مبنای حقوق شهروندی در قالب استحقاق های مشروع باید به مفهوم پویایی «نیازها» به عنوان مجموعه

شرایط ضروری برای ارضاء فردی و اجتماعی پیوند بخورد. این مسئله در جامعه با تقسیمات طبقه، جنسیت و نژاد شکست خورده و ناکام شده است. با حاشیه‌ای شدن گروه‌های اجتماعی چنین حرکتی با روابط قدرت دولت و مکانیسم‌های بازار روبرو می‌شود. اشکال جدید خط‌مشی‌ها که موقعیت متفاوت گروه‌ها را در ساختار قدرت تشخیص می‌دهد و تنوع در شرایط سازمان سیاسی را مجاز می‌شمرد، می‌تواند پایه‌ای برای ادعای شهروندی بر مبنای نیاز شود. پس، تنها راه دستیابی به شهروندی واقعی پیوند با حق ارضاء نیازها است که در مواجهه با قدرت، فعال، پویا و سیاسی می‌شود. توجه به نیازها نه تنها بر مجموعه حقوق بلکه بر قدرت دستیابی و رفع آن‌ها به شرط دسترسی به منابع دلالت دارد. (Taylor, 1989)

با مروری گذرا بر برخی نظریه‌ها در زمینه فقر، محرومیت اجتماعی و شهروندی می‌توان چنین استنباط کرد که رویکرد شهروندی جهت تحلیل بنیادین جامعه‌شناسانه فقر و محرومیت اجتماعی امکان بررسی عامل‌ها، فرایندها و پیامدهای فقر را به اندازه شیوه گفتمان فقر که از واکنش‌های مردم در مقابل وضعیت موجود زندگی‌شان سرچشمه گرفته، فراهم می‌سازد. این رویکرد در نگاه به فقر ساختار، عاملیت، و گفتمان را به هم پیوند داده

و با تمرکز بر سازوکارهای نهادی نابرابری، تحلیلی ژرفتر از ابع اد چندگانه فقر را ارائه می‌کند.

3) چشمانداز فقر و شهروندی در ایران

همان‌طور که در بخش قبل آمد، شهروندی تنها در شکل قوانین و حقوق پدید نمی‌آید، بلکه به امکان برابر دسترسی به منابع اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی وابسته است. به منظور بررسی وضعیت شهروندی و فقر در جامعه ایران با استفاده از دستاوردهای علمی و تجربی، بر پایه اطلاعات و آمارهای معتبر و قابل دسترس، مراحل مختلفی در قالب پژوهش توصیفی - تبیینی به شیوه پیمایش (Survey) طی شده است. به منظور امکان مقایسه بیشتر، بخشی از نتایج پژوهشی که در سال 1382 انجام یافته* مربوط به استان های تهران و سیستان و بلوچستان جهت ارائه در این نوشتار انتخاب شده است. در این پژوهش، اطلاعات مربوط به افراد با مراجعه به آنان و اطلاعات مربوط به شهرها با استفاده از منابع و داده های ثانویه گردآوری شده است. پرسشها و مقیاس های مندرج در پرسش نامه طی

* لازم به ذکر است که برای سنجش وضعیت شهروندی و تحقق آن در استان ها با توجه به معیارهای علمی و تجربی رتبه بندی شهرها از هر استان يك شهر برگزیده شده است.

چند مرحله به لحاظ اعتبار (Validity) و روایی (Reliability) ابزار اندازه‌گیری در سطح بالا مورد تأیید قرار گرفته است.

براساس اطلاعات موجود، استان تهران با 34363 کیلومتر مربع و استان سیستان و بلوچستان با 182452 کیلومتر مربع مساحت جمعیت زیادی را در خود جای داده است. وضعیت شهرنشینی در دو استان تفاوت قابل ملاحظه‌ای را نشان می‌دهد.

جدول 1: جمعیت و شهرنشینی در استان‌های تهران و سیستان و بلوچستان

استان	جمعیت	نرخ رشد سالانه جمعیت در 70-75	نرخ خام زادوو لد (در هزار)	نرخ خام مرگ و میر (در هزار)	میزان بار تکفل (درصد)	میزان شهرنشینی جمعیت (درصد)
تهران	111762	2/29	18/4	5/6	62/2	84/2
سیستان و بلوچستان	39 172252 9	3/43	34/5	8/9	107/1	46/1

مأخذ: سالنامه آماری استان های تهران و سیستان و بلوچستان، 1380، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور

آمار و ارقام مربوط به جمعیت، نرخ های زاد و ولد و رشد سالانه حاکی از نیازهای بیشتر استان سیستان و بلوچستان به منابع مختلف است. مجموعه شرایط و امکاناتی که در ابعاد اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در تمام جوامع و اجتماعات پیش شرط و زمینه‌ساز و نشانگر توانمندی آنها محسوب می‌شود.

در صورتی که واقعیت های مهمی در باره وضعیت مناطق وجود دارد که سهم متفاوت زنان و مردان ساکن در این استان ها را از منابع جامعه نشان می دهد.

جدول 2: توسعه انسانی در استان های تهران و سیستان و بلوچستان

استان	امید به زندگی در بدو تولد (سال)	نرخ باسوادان بزرگسالان (درصد)	شاخص امید به زندگی	شاخص آموزشی	شاخص هزینه های ناخالص سرانه	نرخ ترکیبی ثبت نام در مقاطع تحصیلی (درصد)	هزینه ناخالص سرانه واقعی تعدیل شده (هزار ریال)	شاخص توسعه انسانی
تهران	70/5	84/7	710/0	748/0	928/0	82/9	1967	841/0
سیستان و بلوچستان	61/1	48/1	602/0	525/0	507/0	61/3	1120	545/0

مأخذ: اولین گزارش توسعه انسانی کشور، 1378، سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور

ارقام مندرج در جدول شماره 2 در ابعاد امید به زندگی، نرخ باسوادی، شاخص آموزشی و مقاطع تحصیلی، هزینه های ناخالص سرانه و شاخص توسعه انسانی به خوبی بیانگر بهره مندی متفاوت ساکنان دو استان از امکانات است. شاخص دیگری که در بخش اختصاص منابع و امکانات مورد توجه قرار گرفته، شاخص فقر انسانی است. این شاخص میزان محرومیت را در سه زمینه طول

عمر، تحصیلات و درآمد نشان می دهد. همان طوری که در جدول شماره 3 آمده، تفاوت بسیار فاحشی بین دو استان وجود دارد.

J1

این شاخص‌ها و ارقام در ابعاد دیگر مثل توسعه انسانی تعدیل شده برحسب جنسیت، بقای کودکان، سلامت و بهداشت جامعه هم قابل مقایسه بوده و اختلاف‌های بارزی را در برخورداری از امکانات نشان می‌دهد. طبق یافته‌های به دست آمده از پژوهش، همان طوری که دو استان به لحاظ شرایط، امکانات و منابع با هم متفاوت بوده به لحاظ وضعیت شهروندی و تحقق آن نیز فاص‌له زیادی با یکدیگر داشته‌اند.

جدول 4: شهروندی در استان‌های تهران و سیستان و بلوچستان

شهروندی								استان
آگاهی از وظایف شهروندی				آگاهی از حقوق شهروندی				
میان گین	زیاد	متوسط	کم	میان گین	زیاد	متوسط	کم	
38/3	25/9	52/5	21/6	48/9	23/5	57/2	19/3	تهران سیستان و بلوچستان
29/1	12/6	48/5	38/9	36/5	19/0	48/9	32/1	

مأخذ: وضعیت شهروندی و موانع تحقق آن در ایران، 1382

آگاهی از حقوق و وظایف شهروندی در میان افراد ساکن در تهران به مراتب بیشتر از ساکنان سیستان و بلوچستان است. میانگین‌ها با ارقام 48/9 در تهران و 36/5 در سیستان و بلوچستان تفاوت سطح آگاهی از حقوق را نشان می‌دهد و تفاوت 38/3 و 29/1 هم بازتاب تفاوت میزان آگاهی از وظایف شهروندی بین دو استان است. در زمینه میزان تحقق

شهروندي نیز که نتیجه ترکیب ابعاد آگاه ي و رفتار بوده، بالاترین درصدها و میانگین به تهران تعلق دارد و شهروندي به طور یکسان در دو جامعه تحقق نیافته است. در تهران درصد بالای تحقق شهروندي 29/9 بوده و در سیستان و بلوچستان این رقم به 15/1 درصد کاهش رسیده است. به این ترتیب، شهروندي در مناطق مختلف ایر ان به طور یکسان تحقق نیافته و می توان درجات متفاوتی را با توجه به عناصر و مؤلفه های تشکیل دهنده آن مشاهده کرد. فاصله بین میانگین های برآورده شده میزان تحقق شهروندي در دو استان بسیار قابل ملاحظه است.

جدول 5: میزان تحقق شهروندي در استان های تهران و سیستان و بلوچستان

استان	میزان تحقق شهروندي		
	کم	متوسط	زیاد
تهران سیستان و بلوچستان	20/8	49/3	29/9
	37/7	47/2	15/1
			میانگین
			115
			86/4

مأخذ: وضعیت شهروندي و موانع تحقق آن در ایران، 1382

افزون بر توصیف شاخص ها و معیارهای فقر، محرومیت و شهروندي در دو استان، به منظور تبیین و تحلیل این ارتباط از روش آماری تحلیل واریانس (Analysis of Variance) بهره گیری شده است. این روش آماری بازتاب تفاوت بین میانگین های تحقق شهروندي و شاخص ها در دو استان است. میانگین

مجدورات بین گروهی و درون گروهی در متغیرهای میزان شهرنشینی، توسعه انسانی و فقر انسانی که هر یک از عناصر و مؤلفه‌های ساختاری متعدد تشکیل شده، دارای تفاوت بارزی بوده و واریانس بین گروه‌ها بیشتر از واریانس درون گروه‌ها به دست آمده است. آزمون آماری هم این تفاوتها را معنادار نشان می‌دهد.

جدول 6: تحلیل واریانس تحقق شهروندی و شاخص‌ها

معناداری F	آزمون F	میانگین مجدورات درون گروهی	میانگین مجدورات بین گروهی	شاخص‌ها
0/0000	15/78	329/9	5207/9	شهرنشینی
0/0000	17/73	0/015	0/269	توسعه انسانی
0/0000	18/17	128/75	2338/09	فقر انسانی

مأخذ: وضعیت شهروندی و موانع تحقق آن در ایران، 1382

معناداری تفاوت بین دو استان به خوبی تأثیر سطح شهرنشینی، توسعه انسانی و فقر انسانی را بر تحقق شهروندی تأیید می‌کند. در حقیقت، عدم برخورداری از امکانات و دسترسی به منابع که بازتاب فقر و محرومیت است، یکی از زمینه‌های اصلی کاهش آگاهی و رفتار به حقوق و وظایف شهروندی بوده است.

نتایج نشان می‌دهد که در دو منطقه از جامعه ایران که با دو سطح توسعه یافتگی بالا و پایین

تشخیص داده شده اند، دو سطح از تحقق شهروندی هم مشاهده می شود. بنابر این، فقر و محرومیت را می توان از عوامل بازدارنده شهروندی به شمار آورد و عدم تحقق حقوق و وظایف افراد جامعه را نیز عنصر مهمی در دستیابی به امکانات و منابع بر شمرد. این نتیجه مؤید مباحث نظری در بیان ارتباط پیچیده فقر، محرومیت و شهروندی است.

4) بحث و نتیجه گیری

آشنایی با مفهوم شهروندی به خوبی آشکار می سازد که این ایده در اصل به حقوق اقتصادی و سیاسی دسترسی و مشارکت مربوط می شود و کسانی که برای پوشش حقوق اجتماعی فراسوی آنها حرکت می کنند، فقط ارتقاء ابزاری را به منظور حمایت از یکپارچگی اقتصادی هدف قرار می دهند. مفاهیم فقر و محرومیت هم به وقتی که مردم از مشارکت کامل در زندگی اقتصادی، اجتماعی و مدنی منع شده، باز می گردند و یا هنگامی که دسترسی کافی به درآمد و منابع دیگر جهت بر خورداری از استانداردهای زندگی در جامعه برای آنان وجود ندارد. در چنین وضعیتی اعضای جامعه اغلب برای دسترسی کامل به حقوق اساسی شان ناتوان هستند. فقر و محرومیت امکان انتخاب را محدود و فرصت ها را کاهش می دهد، در نتیجه برای افراد دشوار و گاه ناممکن است تا قابلیت های خود را پرورش دهند و توان بالقوه خود

را به تمامی به فعل درآورند. از این رو است که فقر و محرومیت در تضاد با اهداف شهروندی و از موانع تحقق آن به شمار می‌روند.

تحقق شهروندی بازتاب دو اصل مهم است، موقعیتی که افراد برحسب حقوق و تکالیف خود کسب می‌کنند و شرایطی که جامعه برای کسب یا اعطای این موقعیت پدید می‌آورد. بخشی از این شرایط به منابع و امکانات لازم برای توانمندی جامعه و تواناسازی افراد مربوط می‌شود. مطالعه انجام شده در دو الگوی متفاوت از فقر و محرومیت به خوبی تأثیر آن‌ها را بر شهروندی نشان می‌دهد به طوری که دسترسی بیشتر به منابع و امکانات آموزشی، اقتصادی، اجتماعی و بهداشتی فضایی مناسب و قابلیت‌زا برای رشد آگاهی و عمل به حقوق و وظایف شهروندی را فراهم کرده است. زمینه‌های اجتماعی متفاوت به لحاظ فقر، نابرابری و محرومیت یا توسعه‌یافتگی تأثیر خود را به خوبی بر کم و کیف شهروندی آشکار ساخته است.

فقر پدیده پیچیده‌ای است که بر وجود سطوح مختلف - دارایی‌های فردی، نهادها و ساختارها - دلالت دارد و صرف ایجاد فرصت برای بعد اقتصادی آن کافی نبوده و خطر رشد نابرابری‌ها، حاشیه‌ای شدن گروه‌های خاص و غیره را به همراه خواهد داشت. از این رو، استراتژی‌های مبارزه با فقر

بایستی بر سه بعد توانمندسازی، ایجاد امنیت و فرصت به ویژه برای فقرا تمرکز یابد. در این فرایند مشارکت فقرا عنصری محوری خواهد بود، چرا که سازوکارهای م حرومیت اجتماعی و سیاسی با انواع نابرابری‌های مؤثر بر ابعاد دیگر فقر نظیر آموزش، اصلاحات نهادی، دسترسی به بازار و ... همزیست هستند. (Sindzingre, 1999) در این راستا، شهروندی ابزار تئوریک و سیاسی مناسبی برای تحلیل محدودیت‌های ساختاری و نهادی بدون انکار عاملیت فقرا ارائه می‌دهد که در چارچوب آن هم حقوق فردی - اجتماعی، هم مشارکت سیاسی و رابطه آن‌ها با یکدیگر در نظر گرفته می‌شود. به تعبیر دیگر، شهروندی به مثابه یک مفهوم پویا، هم فرایند و هم نتیجه را در رابطه متقابل و دیالکتیکی قرار می‌دهد که هم با عدالت اجتماعی و هم منافع فردی مرتبط است.

این نوشتار با تمرکز بر دو مسئله اصلی فقر و شهروندی، توقعات و انتظارات آینده جامعه را برای استراتژی‌های سیاسی و اقتصادی بر پایه مفهوم شهروندی و ایده حق رفاه برای همه به تصویر کشیده است. چنانچه در یک بستر اجتماعی وسیع چون ایران اجازه تد اوم فقر و نابرابری‌های عظیم بین مناطق داده شود، دست کم هیچ شهروندی اجتماعی را نمی‌توان تضمین کرد. مهاجرت به

شهرهای بزرگ، رشد جرایم و آسیب ها و ... هم به وسیله این نابرابری ها تغذیه می شوند و هم تأثیرات خود را در زمینه های مختلف دیگر بر جای می گذارند. بنابراین، سامان یابی فضایی و الگوی سرمایه گذاری های مناطق در مبارزه با فقر باید به گونه ای باشد که نیازهای جمعیت را پاسخ گوید . این امر مستلزم یافتن روشی عادلانه و مشارکتی برای تعیین و سنجش نیازها است . بدیهی است میان نیازها و تخصیص واقعی منابع برای ارزشیابی میزان نابرابری و محرومیت منطقه ای تفاوت وجود دارد که از پیامدهای اصلی آن عدم تحقق شهروندی است. در بازخورد، عدم تحقق شهروندی هم مانعی بر سر راه بر آوردن نیازها، حقوق و وظایف اعضا نسبت به جامعه خواهد بود.

1. آبرکرامبی، نیکلاس و دیگران . (1367) ، فرهنگ جامعه‌شناسی، ترجمه حسن پویان ، تهران، انتشارات چاپخش.
2. پیران، پرویز. (1379) ، فقر و شورش شهری نیم‌نگاهی به شرایط ایران در مجموعه مقالات فقر در ایران. تهران، دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی.
3. سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور . (1378) ، اولین گزارش ملی توسعه انسانی جمهوری اسلامی ایران، تهران ، مرکز مدارک اقتصادی - اجتماعی و انتشارات.
4. سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور . (1380) ، سالنامه آماری استان های تهران و سیستان و بلوچستان. تهران، سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور.
5. شیانی، ملیحه . (1382) ، وضعیت شهروندی و موانع تحقق آن در ایران ، رساله دکتری جامعه‌شناسی، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.
6. عبداللهی، محمد . (1380) ، نظریه‌های جامعه‌شناسی، جزوه درسی کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی. تهران، دانشگاه علامه طباطبائی.
7. فالکس، کیث . (1381) ، شهروندی. ترجمه محمدتقی دلفروز. تهران، کویر.
8. Alexiadou. (2002), "Social Exclusion, and educational opportunity": The case of English education policies within a European context, paper Research, University of Lisbon, 11-14 September, 2002.
9. Castles, Stephen & Davidson, Alastair. (2000), "Citizenship and Migration: Globalization and Politics of Belonging", London : Macmillan .
10. Concise Routledge Encyclopedia of Philosophy. (2000), Lonon : Routledge .

11. Dahrendorf, Ralf. (1974), "**Citizenship and Beyond: The Social Dynamics of an Idea**" in B.S Turner and P. Hamilton, ed., *Citizenship Critical Concepts*. London : Routledge .
12. Dahrendorf, Ralf. (1994), "**The Changing Quality of Citizenship**" in B. Van Steenberg, ed, *The Condition of Citizenship*, London : Sage.
13. Islam, Aminul S. (2005), "**Sociology of Poverty: Quest for a New Horizon**", Bangladesh : *Journal of Sociology*, Vol. 2, No. 1, January .
14. Marshall, T. H. (1981), "**Afterthought on Value - Problems of Welfare Capitalism, The Right in Welfare and other Essays**", in B.S Turner and P. Hamilton, ed, *Citizenship Critical Concepts*, London : Routledge .
15. Oliver, Dawn & Heater, Dereck. (1994), "**The Foundations of Citizenship, Greate Britain**": Harvester Wheatsheaf .
16. Piran, Parviz. (2002), "**Poverty Alleviation in Sistan & Baluchestan : The Case of Shirabad**", Iran : UNDP .
17. Sindzingre, Alice N. (1999), "**Exclusion and Poverty in Developing Countries : Some Issues**". France : Centre National de la Recerch Scientifique .
18. Taylor, David. (1989), "**Citizenship and Social Power**", *Critical Social Policy*, Vol. 26, London: Sage.